جلسه 826

شنبه 07/11/91

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به این فرضی بود که مرحوم آقای خوئی فرمود، که اگر عام کتاب مفادش یک حکم الزامی باشد، و مفاد خبر ثقه حکم الزامی مخالف آن باشد. مثلا قرآن می فرماید که اکرم کل عالم، خبر ثقه دارد که یحرم اکرام العالم الفاسق. ایشان فرموده است که مورد بنابر حجیت خبر ثقه می شود از موارد تخصیص عام به خبر واحد، مشکلی ندارد. اما بنابر اینکه ما خبر ثقه را حجت ندانیم بلکه از باب علم اجمالی عمل کنیم، می شود به حکم دوران امر بین المحذورین.

ما این فرمایش ایشان را که نتیجه می گرفت چون به حکم دوران امر بین المحذورین است پس ما مخیریم، عرض کردیم این فرمایش ایشان تمام نیست. چرا؟

برای اینکه یک وقت ما فرض می کنیم مثلا پنج خبر هست که مفادشان حکم الزامی است بر خلاف پنج عموم قرآن، که آن پنج عموم قرآن هم مفادشان حکم الزامی آخری است. پنج عموم کتابی دال بر وجوب است و پنج خبر ثقه دال بر حرمت است در بعض افراد آن عام.

در این صورت اینکه آقای خوئی فرمود ما قائل می شویم به تخییر، درست نیست. مثلا در قرآن یا در سنت قطعیه دارد که یجب اکرام العالم، یجب اکرام الفقیر، یجب اکرام الهاشمی، الی آخر، در اخبار ثقات دارد یحرم اکرام العالم الفاسق، یحرم اکرام الفقیر الفاسق، یحرم اکرام الهاشمی الفاسق. ما می دانیم بعضی از این اخبار صادر شده است. آقای خوئی فرمود خب می دانیم بعضی از این عمومات هم مطابق با واقع است. لذا می شود دوران الامر بین المحذورین.

عرض ما این بود که طبق مبنای شما اینجا جای تخییر نیست، چون همانطور که راجع به عالم فاسق، فقیر فاسق، هاشمی فاسق، می دانید اکرام بعضی از اینها حرام است طبق علم اجمالی به صدور این مخصصات، همینطور می دانیم که اکرام بعضی از اینها واجب است طبق علم به اراده عموم در بعض این عمومات. شما مبنایتان این است که در این نوع از موارد دوران الامر بین المحذورین نمی شود ما قائل بشویم به تخییر مطلق، باید موافقت احتمالیه بکنیم، بعض این موارد را انجام بدهیم و بعض این موارد را ترک کنیم، احتمال بدهیم که هر دو تکلیف را هم حرمت را و هم وجوب را امتثال کرده ایم. اما اینکه ما مخیر باشیم بیائیم هر سه گروه را اکرام کنیم، خب این می شود مخالفت قطعیه حرمت معلوم بالاجمال. ویا مخیر باشیم اکرام هر سه گروه را ترک کنیم، خب این می شود مخالفت قطعیه وجوب معلوم بالاجمال.

البته به نظر صحیح وفاقا للسید الحکیم و السید الصدر این فرمایش آقای خوئی تمام نیست. در این موارد که ما می دانیم یکی از این افعال واجب است و یکی دیگر از این افعال اجمالا حرام است، عقل مانعی نمی بیند که ما بیائیم همه اطراف را مرتکب بشویم یا همه اطراف را ترک کنیم. می شود موافقت قطعیه یک تکلیف معلوم بالاجمال، ولو مستلزم مخالفت قطعیه تکلیف معلوم بالاجمال دیگر هست. این عقلا محذور ندارد. شما وقتی می دانید که مثلا یکی از این دو فعل اجمالا حرام است دیگری واجب است، خب اگر یکی را انجام بدهی دیگری را ترک کنی، شاید هم واجب را ترک کردی و هم حرام را مرتکب شدی، ما فعلته لعله کان حرما و ما ترکته لعله کان واجبا. عقل متعین نمی داند این کار را، می گوید خب شما می خواهی بیا این کار را بکن که هر دو فعل را مرتکب بشو قطعا وجوب معلوم بالاجمال را امتثال کرده ای، ولو مخالفت قطعیه تحریم معلوم بالاجمال هم شده است.

بنا بر این مسلک ما باز می گوئیم که این فرمایش آقای خوئی که در مقام قائل به تخییر شد درست نیست، روی مسلک خودش که قطعا درست نیست، اما روی این مسلک هم درست نیست. چرا؟ برای اینکه مقدار معلوم بالاجمال از صدور اخبار، کمتر است از آن مقداری که اصالة العموم در او جاری می شود. در همین مثالی که فرض کردیم پنج تا عموم بود و پنج تا مخصص، ما علم اجمالی مان این است که یکی یا دو تا از این پنج مخصص صادر شده، بیشتر از این که نیست. مازاد بر این دو تا مخصص مثلا ما اصالة العموم جاری می کنیم می گوئیم بیش از این دو مخصص از مولا صادر نشده است. یعنی سه تا عام در آنها اصالة العموم جاری می شود. آنوقت در این پنج مورد عالم فاسق، فقیر فاسق، هاشمی فاسق و ... من تعبدا می دانم دو تا خبر دال بر حرمت مطابق واقع است، اصالة العموم هم می گوید سه تا وجوب مطابق با واقع است. ما هم که می گفتیم در دوران الامر بین المحذورین می شود موافقت قطعیه احد التکلیفین المعلوم بالاجمال کرد ولو مستلزم مخالفت قطعیه تکلیف دیگر باشد در آنجایی که می دانم یکی از این دو فعل واجب است اجمالا و دیگری حرام است، اما در مانحن فیه این را نمی گوئیم، چون در مانحن فیه چه جور می شود گفت که شما می توانی آن دو تا وجوب معلوم بالاجمال را موافقت قطعیه کنی ولو به بهای مخالفت قطعیه سه تا حرمت معلوم بالاجمال، یا بر عکس، سه تا وجوب معلوم بالاجمال را شما مخالفت قطعیه بکنی به بهانه موافقت قطعیه دو تا حرمت معلوم بالاجمال؟ کی عقل این را اجازه می دهد؟ موافقت قطعیه بکنی آن تکلیف اقل مقدارا را در حالی که مستلزم مخالفت قطعیه تکلیف اکثر هست، قطعا عقل این را اجازه نمی دهد. پس این چه تخییری است که شما فرمودید؟

سؤال وجواب: ما پنج عام فرض کردیم و پنج مخصص. این پنج مخصص مفادش حرمت است، مفاد آن پنج عام وجوب است. شما می گوئید من می دانم دو تا از این پنج خبر صادر شده است، نوعا فرض اینطور است دیگر، که مقدار معلوم بالاجمال نسبت به کل عمومات نسبتش قلیل به کثیر است، عادتا اینجور است، حداقل خیلی از موارد اینجور است که حکم این را باید بیان کنیم. می شود علم اجمالی به دو تاحرمت در این پنج مورد، اصالة العموم در سه تا از آن پنج عموم می گوید آن عمومها که دال بر وجوبند مطابق با واقع است. پس اصالة العموم سه تا وجوب اثبات کرد در این پنج مورد، علم اجمالی به صدور مثلا دو تا از این اخبار مخصصه هم دو تا حرمت درست کرد، آیا می شود بگوئیم ما مخیریم کل این پنج مورد را ترک کنیم یا کل این پنج مورد را انجام بدهیم؟ ابدا. چه جور ما می توانیم کل این پنج مورد را ترک کنیم به بهانه علم اجمالی به دو تا حرمت، در حالی که این مستلزم مخالفت قطعیه سه تا وجوب ثابت تعبدا است به برکت اصالة العموم در آن عمومات؟ پس باید مراعات بکنیم اکثر را.

آقای خوئی هم که قائل به موافقت احتمالیه است باید در این مثال بگوید دو تا را ترک کن سه تا را انجام بده، اینجور باید بگوید. چون دو تا معلوم الحرمة داریم اجمالا سه تا معلوم الوجوب داریم اجمالا. پس دو تا را ترک کن سه تا را انجام بده. آقای خوئی باید اینجور بفرماید. ما هم که موافقت قطعیه احد التکلیفین المعلوم بالاجمال را جائز می دانیم ولو مستلزم مخالفت قطعیه تکلیف معلوم بالاجمال دیگر باشد در جائی است که این دو مساوی باشند عددا، نه مثل مانحن فیه که آن خبر معلوم بالاجمال صدوره اقل است عادتا نسبت به آن عمومات.

پس ما حرفمان این است که اولا طبق مبنای آقای خوئی که واضح است مخالفت قطعیه تکلیف معلوم بالاجمال به هیچ وجه جائز نیست. بنابر مسلک ما هم چون مقدار حرمت معلوم بالاجمال و وجوب معلوم بالاجمال مساوی نیست، نمی توانیم بگوئیم که شما آن تکلیف اقل عددا را می توانی موافقت قطعیه بکنی. ما همین مقدار می گوئیم.

سؤال وجواب: حالا یک وقت یک حکم اهمی است که لایرضی الشارع بترکه ابدا، از مذاق شارع کشف بکنیم که شارع در هیچ حال راضی به ترک او نیست، این خارج از فرض است. اما در فرضهایی که از خارج علم نداریم که این تکلیف از اموری است که یهتم بها الشارع، خب ما مجاز نیستیم که به بهانه موافقت قطعیه دو تا حرمت بیائیم مخالفت قطعیه کنیم سه تا وجوب ثابت تعبدا را بر اساس اصالة العموم.

اگر شما بفرمائید که آقا اصلا مگر آقای خوئی فرض کرده بود ما مثلا پنج تا عموم داریم دال بر وجوب، پنج تا هم خبر داریم دال بر حرمت در موارد خاص که می خواهد تخصیص بزند آن عمومات را؟ مگر آقای خوئی اینجوری فرض کرد؟ اگر آقای خوئی اینجوری فرض می کرد بله اشکال شما به ایشان وارد بود، اما آقای خوئی که اینجور فرض نکرده. فرض کرده یک عام اکرم کل عالم و یک خاص خبر ثقه یحرم اکرام العالم الفاسق، بیش از این که فرض نکرد. شما چرا فرض آقای خوئی را پیچ می دهید و جوری فرض را مطرح می کنید که بخواهید اشکال کنید به ایشان؟ همان فرضی که خود ایشان مطرح کرده بگوئید بی اشکال.

می گوئیم نه، ما حمل به صحت کردیم کلام مرحوم آقای خوئی را. فرض کردیم که یک طائفه ای است، عمومات دال بر وجوب، اخبار دال بر حرمت که به منزله مخصص آنهاست. وعلم اجمالی درست کردیم به صدور بعض این اخبار. خب این مقتضای حمل به صحت بود. والا اگر اینجور که شما می گوئید ما فرض کنیم اصلا فرمایش آقای خوئی درست نمی شود. چطور؟ شما فرض می کنید یک عام و یک خبر مخصص آن عام، عام دال بر وجوب است مثلا، یجب اکرام کل عالم، خاص خبری است که می گوید یحرم اکرام العالم الفاسق. اگر اینجوری فرض می کنید می گوئیم خب علم اجمالی به صدور بعض اخبار اینکه یک خبر است، آن طرف دیگر کدام خبر است؟ خب می گوئید من علم اجمالی دارم به صدور بعض اخبار، اگر فقط این یک خبر را حساب می کنید که این علم اجمالی نمی شود، پس باید یک خبر دیگر را هم فرض کنید در مقابل یک عام دیگر تا علم اجمالی درست کنید. والا یک خبر و یک عام اینکه علم اجمالی درست نمی کند به صدور این خبر. خب اصالة العموم محکّم است اگر خبر ثقه حجت نباشد اعتناء نمی کند به این خبر. پس باید بیائید یک کاری بکنید که این خبر را در کنار یک خبر دیگری قرار بدهید بعد بگوئید من علم اجمالی دارم به صدور بعض این اخبار. خب آن خبر دیگر مفادش چیست؟ آن خبر دیگر که در مقابل عام دیگر کتابی قرار گرفته است، باید اینجور فرض کنیم تا علم اجمالی به تخصیص به بعض عمومات پیدا کنیم. آن خبر دیگر مفادش چیست؟ اگر آن خبر دیگر مفادش حکم الزامی است که نهی النبی عن بیع الغرر، معنایش این است که عام کتاب در مقابلش مفاد حکم ترخیصی است مثل احل الله البیع. خب اینجا ما باید طبق این دو خبر عمل کنیم. چون علم اجمالی داریم یا این خبر یحرم اکرام العالم الفاسق صادر شده است در مقابل عموم یجب اکرام العالم و یا آن خبر یحرم بیع الغرر صادر شده است در مقابل عموم احل الله البیع. و این علم اجمالی منجز است، مخیر نیستیم، باید طبق این خبرها عمل کنیم.

این مسأله می شود مثل این مثال که یا اکرام زید حرام است یا واجب، می شود دوران امر بین المحذورین. ولی یک علم اجمالی دیگر دارم، یا اکرام زید واجب است یا اکرام عمرو. خب اینجا من مخیر نیستم، کی گفته من مخیرم. آن علم اجمالی اول که یا اکرام زید واجب است یا حرام، او منجز نیست، اما علم اجمالی دوم که یا اکرام زید واجب است یا اکرام عمرو، او علم اجمالی منجز است، چون موافقت قطعیه اش ممکن است مخالفت قطعیه اش ممکن است. اینجا هم همینطور است، اگر نسبت به اکرام عالم فاسق فرض می کنید دوران امر بین محذورین است، چون می گوئید قرآن می گوید یجب اکرام العالم این خبر می گوید یحرم اکرام العالم الفاسق، اما این را توجه داشته باشید که یک علم اجمالی دیگری پیدا می کنیم که یا این خبر دال بر حرمت اکرام عالم فاسق مطابق با واقع است یا آن خبری که می گوید که بیع ربوی حرام است او مطابق با واقع است. و این علم اجمالی منجز است باید احتیاط کنیم. نسبت به عالم فاسق هم باید ترک کنیم اکرامش را، چون علم اجمالی منجز داریم که یا خبر او مطابق واقع است که می گوید یحرم اکرام العالم الفاسق، یا آن خبری که نهی النبی عن بیع الغرر مطابق با واقع است، پس من یک علم اجمالی پیدا می کنم به حرمت یا اکرام عالم فاسق یا بیع غرری، واین علم اجمالی منجز است. اینکه می گویند در دوران امر بین محذورین ما مخیریم این لااقتضاء است نسبت به یک علم اجمالی دیگری که اگر او بود و او دیگر دوران امر بین المحذورین نبود آن علم اجمالی دوم مقتضی تنجیز است.

سؤال وجواب: اینکه شما می فرمائید که می دانم یا آن عام الزامی اکرم کل عالم مطابق با واقع است یا آن عام ترخیصی احل الله البیع، اینکه منجز نیست، چون جامع بین تکلیف و ترخیص که منجز نیست. عام یجب اکرام العالم می شود عام الزامی ولی عام احل الله البیع عام ترخیصی است، خب علم اجمالی دارم احدهما صادر شده است چه اثری دارد؟ در مثال مناقشه نکنید، بحث این است که عام دوم عام ترخیصی است در مقابل یک خاصی که الزامی است، ما مثال زدیم نهی النبی عن بیع الغرر در مقابل احل الله البیع.

پس این فرض نباید مقصود آقای خوئی باشد. باید مقصود آقای خوئی همان فرضی باشد که ما کردیم، طائفه ای از عمومات مفادشان حکم الزامی وجوبی مثلا باشد، طائفه ای از اخبار مفادشان حکم الزامی تحریمی مثلا باشد، ما علم اجمالی داریم به صدور بعض این اخبار. خب طبق این فرض وجهی برای قول به تخییر نیست.

سؤال وجواب: فرق نمی کند، چه شما یک عام فرض کنید با چند تا خبر مخصص، یا چند تا عام فرض کنید با چند تا خبر مخصص. آن یک عام هم چندین اصالة العموم دارد. همان یک عام مثل اکرم کل عالم می دانم یا لاتکرم العالم الفاسق صادر شده یا لاتکرم العالم الشاعر مثلا، علم اجمالی دارم احدهما صادر شده است. هر کدام در مقابل یک اصالة العموم در آن اکرم کل عالم قرار می گیرد. فرق نمی کند، باز می شود دو تا اصالة العموم منتهی نسبت به خطاب واحد. هیچ فرقی با این مثالی که ما فرض کردیم که اصالة العموم است نسبت به خطابهای مختلف نخواهد داشت. از این بحث بگذریم.

یک فرض دیگری را هم مطرح کنیم چون نکته فنی دارد، واز این بحثها خارج بشویم.

گاهی دو تا خبر با هم معارضند، یک خبر مثلا می گوید که اکرام عالم واجب است، خبر دوم می گوید اکرام عالم واجب نیست. بنابر قول به حجیت خبر ثقه تعارضا تساقطا، از دو خارج می شود. اما بنا بر قول به وجوب عمل به اخبار از باب علم اجمالی، ما موظفیم به آن خبر دال بر وجوب اکرام عالم عمل کنیم. چرا؟ برای اینکه خبر دال بر عدم وجوب که تنجز بردار نیست، حکم ترخیصی است. علم اجمالی به صدور بعض اخبار ثقات منجز است نسبت به اخبار الزامیه. آن خبری که می گوید یجب اکرام العالم الزامی است، خبر لایجب که الزامی نیست. مگر زرنگی بکنید، بیائید بگوئید آقا از اول علم اجمالی کبیر من منحل می شود به وجود مقداری از اخبار صادره در بین اخباری که معارض ندارد. مثلا آن هزار تکلیف معلوم بالاجمال در شریعت منحل می شود با علم به مطابقت هزار خبر در آن دائره اخبار غیر معارضه. اصلا اخبار معارضه خارج است از آن طرف علم اجمالی صغیر که ادعا کرده اند که منحل می کند آن علم اجمالی کبیر را. اگر اینجور زرنگی بکنید خوب است و می شود هم اینجور زرنگی کرد بنابر قول به انحلال. ولی اگر از این زرنگی ها بلد نباشید، طبق همان علم اجمالی منجز عمل به اخبار ثقات است مطلقا اینجور که آقایان مشی کرده اند خب این خبری که می گوید یجب اکرام العالم واجب العمل می شود.

گاهی فرض تعارض اینجور است که یک خبر می گوید یجب ویک خبر می گوید یحرم. خب بنابر حجیت خبر ثقه که تعارضا تساقطا. بنابر قول به وجوب احتیاط و اینکه علم اجمالی صغیرمان را در دائره اخبار غیر معارضه ندانیم چون اگر بدانیم علم اجمالی صغیر در دائره اخباری است که لیست متعارضة مشکل حل است. این خبر دال بر وجوب اکرام عالم با خبر دال بر حرمت اکرام عالم اصلا خارجند از طرف علم اجمالی صغیر، ولی اگر از این طرف علم اجمالی صغیر خارج ندانیم، نسبت به اکرام عالم می شود دوران الامر بین المحذورین.

برای سهولت مطلب اینجا چهار خبر را مثال می زنیم: یک خبر می گوید یجب اکرام العالم، خبر دوم می گوید یجب اکرام الهاشمی، خبر سوم می گوید یحرم اکرام العالم، خبر چهار می گوید یحرم اکرام الکافر. چهار تا خبر شد. دو تا خبر هیچ کاری با هم ندارند. یجب اکرام الهاشمی با یحرم اکرام الکافر، ربطی به هم ندارند. دو تا خبرند مورد دوران الامر بین المحذورین: یجب اکرام العالم، یحرم اکرام العالم، نسبت به اکرام عالم دوران الامر بین المحذورین است مخیریم، نسبت به این مورد به خصوص حساب کنیم مخیریم دیگر، می خواهی اکرام کن می خواهی اکرام نکن. اما نسبت به آن مورد افتراق، وجوب اکرام هاشمی و حرمت اکرام کافر، نسبت به آنها ما می توانیم علم اجمالی منجز تشکیل بدهیم، یک علم اجمالی منجز تشکیل می دهیم نسبت به آن دو تا مورد افتراق غیر مورد دوران امر بین المحذورین، یک کاری می کنیم، می گوئیم می دانم یا اکرام هاشمی واجب است یا اکرام کافر حرام است. حالا چه طور این علم اجمالی درست می شود انشاءالله فردا راجع به این بحث می کنیم و بعد وارد بحث انسداد می شویم.